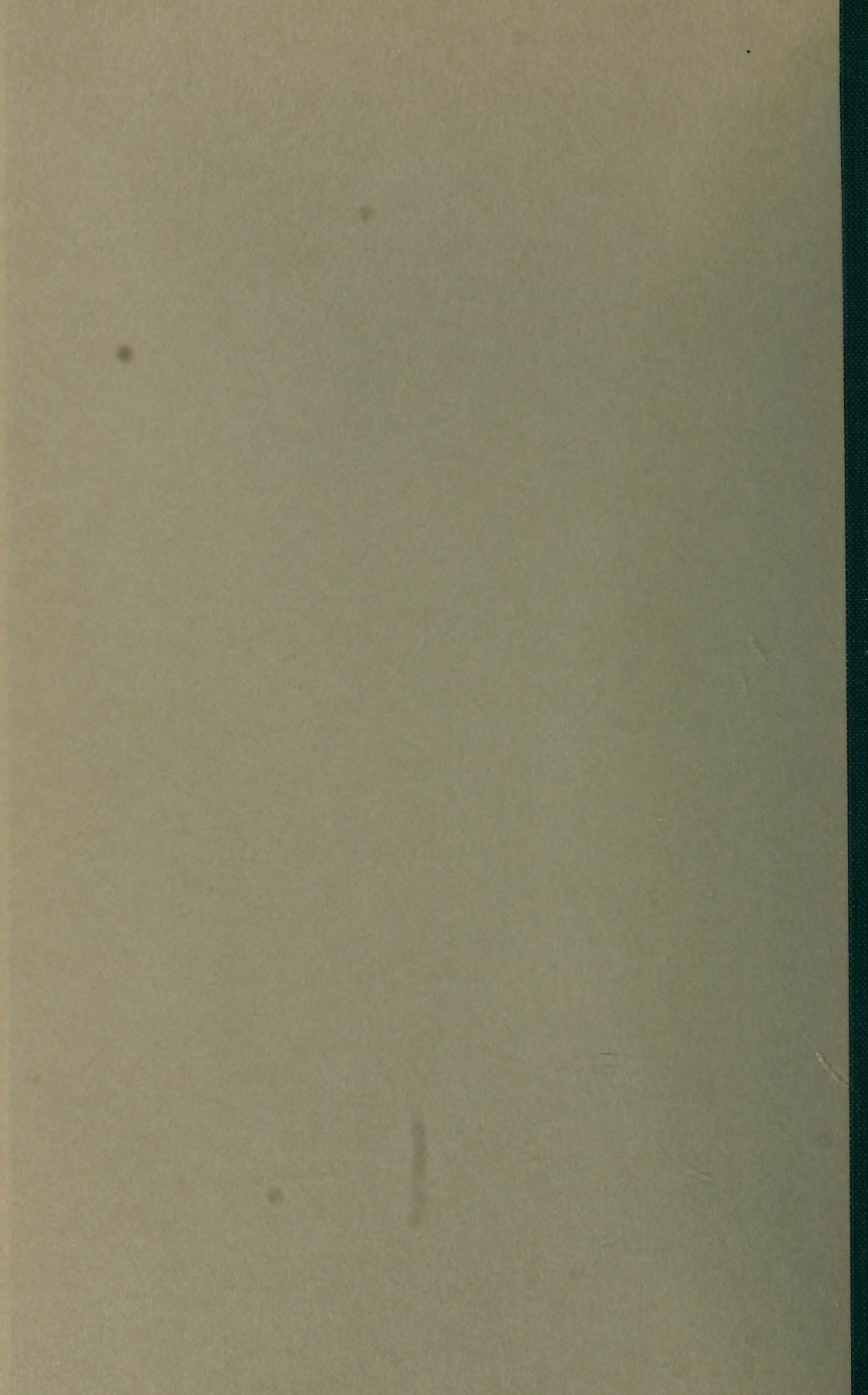


Aḥmad Munyarī, Sharaf al-Dīn  
ibn Yahyā  
Rāḥat al-qulūb

BP  
189  
A57  
1903a





هو المستع

من جاء بالحسنة فله خير منها وهو من فرغ يومئذ آمنون

المنقولات سرايا بركات حضرت مخدوم الملك شيخ شرف الحق والحقيقة والدين احمد

يحيى نيسري قدس الله سره الغزير كتاب فيض التساب اعسنى المستعنى به  
Ahmad Muhyari, Sharaf al-Din ibn Yahya  
Rahat al-Qalub

## راحت القلوب

وفات نامه حضرت مخدوم الملك قدس سره الغزير

و وصيت نامه حضرت خواجہ نجيب الدين فردوسي

جامع ابن حنبل حضرت مخدوم زين بدر عبي قدس الله اسرارهم

حسب فرمايش رئيسان والادودمان عالي خاندان جناب سيد علي احمد خان

صاحب فردوسي الشرفي وسيد احمد علي خان صاحب فردوسي الشرفي رئيسان

خاندان بهار


با اهتمام جناب مولانا وصي احمد صافردوسي الحنفى الشرفى المنعمى البهارى غفر الله له ولوالديه

مطبع محمد علي احمد خان في طاب  
دربار مقيد الكرامه  
١٣٢١ هـ

BP  
189  
A57  
1903a







Digitized by the Internet Archive  
in 2010 with funding from  
University of Toronto

14724. ci2.



هو المستعبر

من جاء بالحسنة فله عشر مثلكم من قرع يومئذ آمنون هـ

از ملفوظات سرایا بركات حضرت مخدوم الملک شیخ شرف الحق و الحقیقۃ والیدین بآمر  
الحاجی بنیری قدس سرہ الغریز کیا تب فیض الکتاب اعسنی المسمی بہ

راحت القلوب

وفات نامه حضرت مخدوم الملک قدس سره الغریز  
و وصیت نامه حضرت خواجہ نجیب الدین فردوسی

جامع این حضرت محمد و م‌زین بدر عربی قدس التذات مرارهم

حسب فرمایش رئیسین والادودمان عالی خاندان جناب سید علی احمد خان  
صاحب فردوسی شرفی و سید احمد علی خان صاحب فردوسی شرفی رئیسین  
خانقاه بهار

بأهتمام جناب مولانا وصي احمد صفا فردوى الحنفى الشرعى البارع غفر الله له ولوالديه

[illegible]





رضاء طلب حق مخلق را در میان آورده که رضا حق بوده کمال کیے حاصل شود بندگان محمد و ادام  
 عظمت فرمود که چون طالب حق بدین مقام رسد هر بلا و محنتی که بر او نازل باشد ملول خاطر  
 نگردد بلکه صابر و شاکر باشد چنانکه اهل سلوک میگویند که خلوت بخیر پیغامبر علیه السلام آنروز بود که  
 او را سر بریدند خلوت خلیل الله پیغامبر علیه السلام روزی بود که کافران بر او امتحان و تنجیق کردند  
 با تشنه انداختند و خلوت زکریا پیغامبر علیه السلام روزی بود که آتش بر سر او راندند میگویند که چون آتش بر  
 سر او نهد و نماند که رسید که این ساعت چه می خواهی گفت میخواستیم از من در مشرق  
 آفریند و منی در مغرب بجهانیان دانند که راه دوست را هست که جز عاشقان راه حضرت الله  
 دیگر نیوید چون بندگان محمد و ادام الله عظمت بدینجا رسید بطریق و غلط حاضران را فرمود که تا طالب  
 حق در فرمانبرداری حضرت باری عز اسمه که توحه کمال استوار نبندد هرگز راه نبوی و اصلا محبت  
 محبوب بخوبی طایق بهمن حکایت فرمود میگویند که چون خلیل علیه السلام کار و بر خلق و امم سمعیل  
 علیه السلام نهاد حقتعالی حجابها از میان دور افکند و فرمود که اے فرشتگان درین پدر و پسر  
 بنگرید که در فرمانبرداری من چگونه اطاعت می نمایند و زاول به طعن می گفتید **أَتَجْعَلُ فِيهَا مَرَجَ**  
**تَفْسٍ فِيهَا كَأَوْتَسْفَاكُ الدِّمَاءِ** امروز ببینید که خون فرزندان و لبند خویش در طلب در رضا  
 ما چگونه میریزد اے جبرئیل مرا که را فرمان برسان که بش اسمعیل برگرد دهنای خود نهاده از برای  
 خدا اے او بر زمین بر بند جبرئیل گفت خداوند اهدیه که **أَمَّا هَذِهِ فَتَحِطِّمُوهَا** این را برت بزرگ است  
 که فدای او را بگردن فرشتگان مقرب نهند حقتعالی فرمود سو گند بعزت و جلال خود اگر همه فرشتگان  
 آسمان و زمین فدای اسمعیل را بر اعناق خود نهاده بر زمین بیز تا مکافات آن یک سخن او نباشد که  
 در جواب پدر گفت **يَا أَبَتِ أَفْعَلْ مَا تُؤْمُرُ** نظیر این است که چون روز قیامت شود و مسکان  
 اطباق این بهفت طاق زنگاری بلکه چنگلیان این رواق زنگاری بفرمان باری جل و علا صفت  
 بر صفت کشند خطاب مستطاب حضرت رب الارباب مسبب الاسباب جل و علا در سه  
 یا **مَلَكِي أَنْزِلْهُ أَحِبَّ إِلَيَّ الْمَوْحِدِينَ فِي جَنَّتِي وَعَمِّرُوا لَهُمُ قُصُورَهُمْ وَحُورًا هَمِيمًا**





محمد مجید و بقیاس حضرت خداوندی را که صورانی از کتم عدم بوجود در آورده بدرجه کمال رسانده  
 که اصلاً فلک و ملک پیرامون او را که و حوالی اطلاع آن گذر نتوان یافت اما البعد این کلمات  
 و حل بعضی شکلات که از لسان گوهر نشان پیر و ششضمیر خود و شیخ نادار مقبول حضرت پروردگار  
 پیر و سنن طریقت و در دریا کرامت گوهر بکیتای سلامت دیباجه عنوان محبت خواجیه دیوان  
 مودت سلطان العاشقین بر بان العافین الصالحین حجة الدین علی جمیع المسلمین بندگی حضرت  
 شاه شرف الدین احمد یحیی امیری نورالهدی مرقدہ در سمع این قاصد و فهم این ناقص آنچه سمع و مفهوم فرما  
 خاطر گشته به تحت قلم در آورده شد تا ساکنان راه اله و محققان در گاه شهنشاه را بمطالعه این مجموعه  
 مرغوب که مسملی به راحت القلوب است قوه یقین و شوق در سیر و سلوک دین حاصل  
 گردد - آناز که بحال افراط و تفریط متضمن اند جمعیت دینی و علم تقینی از رانی کناد بالنبی و آله الامجاد  
 مجلس اول بعد از نماز جمعه معارف شهر از شغل داران حاضر بودند مثل ملک محمود متصرف و ملک  
 نصیر الدین قلمنانی و بعضی یاران از اهل تصوف نیز حاضر بودند که شخصی از اهل تصوف سخنی در باب



شود نفوس در عقل مستقاد و آن علوم است که مناسب شود آن علوم را مبادی میباید آنکه ترتیب داده شده است از برای رساندن به وجه مجهول چنانچه آنکه اندک صیقیل کرده شود پس خیرگیه مقابل او خواهد بود محسوس بوده کمال نه خواهد شد مگر شئ قلیل پدیدین میان شیخ مسافر از طرف بخا رسید و ارادت بیعت آورد و بندگی حضرت مخدوم قبول فرموده بیعت و حلق نموده طاقیه عطا فرمود و درین میان حاضر عرض نمود که در عهد رسول صلی الله علیه و سلم هم بیعت و قصر بود بندگی مخدوم غلمه الله فرمود صحبت بود و خرقة پس چرا که رسول علیه السلام خرقة مبارک خود بر خواجه اولیس قرنی رحمة الله عطا فرمود دیگر خبر لیکن قصد حلق و بیعت گفته اند که در عهد خواجه جنید دوازده جاری گشت حکمش تا بجایست که اگر بیعت بکنند و دست بردست نهند هرگز حکم پیروی و مریدی نکنند بعده طاهران این حکایت نقل فرمود که شیخ احمد بر شیخ نظام الدین رحمة الله رفت و طاقیه التماس نمود و ایشان طاقیه عطا فرمودند لیکن بیعت و قصر در میان نبود که نظام الدین روح و دار البقا نقل فرمود آخر الامر شیخ احمد از شیخ محمود التماس بیعت نمود شیخ محمود گفت که ارادت به کسی داری یا نه گفت طاقیه از حضرت شیخ نظام الدین رحمة الله گرفته ام دیگر بس لیکن دست بردست و بیعت هیچ نبود شیخ محمود جوابش گفت که الحال حاجت نیست همچون بیعت است صوفی دوران مجلس حاضر بود گفت که طاهرا محض تبرک بود بیعت چگونه همان باشد بعد از ان شیخ محمود متامل شده شیخ احمد را گفتند که بعد تحقیق این مقدمه آنچه خواهد انجامید گفته خواهد شد بعد از ان این واقعه را بر مشائخان آن عصر فرستاده که واقعه چنین پیدا شده است چه باید کرد آخر اتفاق جمله مشائخان و دورویشان آزاران برین افتاده که طاقیه تبرک بود بیعت نبود شما بیعت بکنید بعده بندگی حضرت مخدوم فرمود که غرض ازین حکایت آنست که تادست بردست و مقراض نباشد حکم پیروی و مریدی نکنند هم ازینجا است که قول جمله مشائخان اهل سلوک درین باب وارد است که امر میدار که گوئی پس بدان کنی یاخذ الشیخ شعره ایسه یعنی مرید میباشد مرید ناانگیزه خویش موثر آن والد اعلم بالله مجلس سوه روزه چند مسافران از زفره اهل تقوی و مشائخان از شغل دلان جائیکه بندگی مخدوم دامنه فرقه جلوس فرموده بودند در رسیدن یک اجتماع ایشان ذکر خواج اولیس قرنی رحمة الله

یعنی اے فرشتگان فرود آرید بندگان واحد و اندکان مراد بوستانهای بهشت مآویشان سائید  
 مرادشان را تصور و منازل و حواری آنها پس گوید چل و علما که اے فرشتگان سو گنجه عزت و جلال  
 خود که اگر همه مشیت ما را با آنچه در وے است باین خاکیان کرم نمایم هنوز مکافات آن یک  
 کلمه بجای که در جواب اکست بر یکم گفته اند نشود تا بآن وقت که بدولت مشایده جمال خود مشرف  
 گردانم شاید که مکافات آن تواند بود و الله اعلم بالصواب مجلس دوم روزی چند کسان  
 مسافر از مره اهل صفه حاضر آمدند سیکه از میان ایشان از حال مبداء و معاد و از طریق معرفت این  
 استفسار نمودند بنگی محمد دم و دام غلظه رد و بسوے حاضران آورده به تهریح و تشریح باین معنی مشغول  
 شدند و فرمودند که سعادت عظمی و مرتبه اولی و رفیع ناطقه را معرفت الیهست و معرفت مبداء و  
 معاد است لیکن طریق معرفت این برد و وجه است یک ازین برد و وجه  
 طریقه اهل نظر و استدلال است و وجه ثانی طریقه اهل ریاضت و مجاهدت و سالکان و طریقه  
 اول اگر لازم گرفته اند طے از لیل انبیا علیهم السلام پس اینها را متکلمین نامند و اگر طے از لیل  
 انبیا علیهم السلام لازم نه گرفته اند پس اینها را حکما و مشائش نامند و سالکان و طریقه ثانی اگر گرفت  
 کرده اند در ریاضت خود با احکام شریعت را پس اینها را صوفی متشرع نامند و اگر موافقت نکرده اند  
 در ریاضت خود با احکام شریعت را پس اینها را حکمای اشراقین نامند پس هر طریق را دو طریق  
 است چنانچه نزدیک متناهی پوشیده نیست لیکن حاصل طریقه اول استکمال لقوت نظریست  
 و آن عقل مستفاد است یعنی مشایده کردن نظریات را و حصول طریقه ثانی استکمال لقوت  
 عمل است و ترقی در درجات آن و در وجه ثالث از قوت عملی فیضان کردن بر نفس صور معلومات  
 را بر سبیل مشایده چنانچه در عقل مستفاد لیکن این درجه کامل و اقوی است از مستفاد چرا که چیزی که  
 قایض است بر نفس در دو درجه ثالث می باشد صور کثیر و مستعد میباشد نفس بصفا می خود از کردار  
 و از صیقل کردن آن نفس را از رنگات و آرایش و نیامی آنرا که فیضان شود آن صور بر نفس  
 چنانچه آنکه که از صیقل صاف کرده شد و آنچه مقابل آن آینه کرده شود و وجه کمال محسوس شود و آنکه فیضان



فرمود که بادریس - بعد انتقال آن خواجه علیه السلام بموجب فرمان عمر و علی رضی الله عنهما مرقع  
 مبارک گرفت لطلب خواجه اولیس رحمه الله بیرون آمدند نشانیها و علامتها را خواجه رحمه الله  
 از هر یک می پرسیدند لیکن همه همین میگفتند که او شتر بانیست اشتران مردمان می چراند و قتی از دشت  
 میل به آبادانی می آید بعد طلب بسیار او را دریافته مرقع مترفع بموجب امر محمد مصطفی صلی الله  
 علیه و سلم دادند و گفتند که فرمان حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم چنین رفته است که وقت پوشیدن  
 این مرقع امتنان مرا هرگز فراموش نکنی بعد از آن خواجه رحمه الله مرقع مبارک بستر و در گوشه  
 رفت و میگفت بار خدا یا هرگز این مرقع تیوشتم تا که محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را تمام همین نه بخشی  
 در سر او فروخواندند که بعضی را بتو بخشیدم گفت نه تمام من خواهم در همین گفتگو بود که عمر خطاب و علی رضی الله  
 عنهما نزدیک او رفتند و گفتند که باید دید که او در آن گوشه چه میکند و بی مشغول است چون نظر خواجه  
 رحمه الله بر ایشان افتاد گفت افسوس صد افسوس که تعجیل کردید و مرا از وقت خاص بی وقت  
 نمودید و اگر تا این مرقع مترفع محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم هرگز در بنیاد قدم نهاده است  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم همین نه می دادند چون امیر المؤمنین عمر خطاب و علی رضی الله عنهما  
 باطن عظمت زنده را دیدند بایک دیگر متحیر ماندند و گفتند که اے اولیس تو چرا در غیب نیامدی در رسول  
 علیه السلام را ندیدی گفت که شما دیده بودید گفتند که اے اولیس خواجه چکار نه میفرمائی که ما یان همه  
 وقت در آنحضرت بودیم گفت که دندان مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم خسته  
 شده بود دید و بودید یا نه گفتند که دیده بودیم گفت حیف صد حیف پس با وجود دیدن چراندان  
 خود را مانم گذاشتید بعد از آن دندانهای خود نمود که سی و دو دندان بموجب متابعت حضرت  
 رسالت پناه صلی الله علیه و سلم شکسته شده بود مولانا آمون استفسار نمود که همه دندانهای  
 مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم خسته شده بود یا نه مخدوم غلام الله فرمود که یک  
 دندان خسته شده بود مولانا آمون باز عرض داشت که پس چرا خواجه اولیس رحمه الله همه دندان  
 خود را شکست ساخت فرمود که بدین معنی که آن دندان مبارک معین بر خواجه معلوم نه بود

در بیان آورده که فردای قیامت حضرت صدیق دہ ہزار ششستہ بر صورت اولیس در وجود آر دے کہ تا اولیس  
 میان ایشان شدہ در عرصات در آید لیکن بموجب این چسبیت و حکمت معلوم نیست کہ درین  
 چہ ستر لیت بندگی مخدوم دایم شدہ فرمودہ سوسے حاضران آورده فرمود چنان معلوم می شود کہ  
 شاید درین این حکمت تواند بود کہ در دنیا خداے تعالی را در رقبۂ توارسی پرستیدہ است و اورا آنجا جز  
 باری تعالی کہے دیگر شناخت پس مناسب آنست کہ آن روز نیز اورا جز خداے تعالی کہے دیگر  
 شناسد چنین گویند کہ فرداے قیامت خواجہ علیہ الصلوٰۃ والسلام از گوشک خود بیرون آید چنانچہ  
 کہے مر کہے را طلب کند خطاب از حضرت رب الارباب آید کہ اگر امیر طیبی خواجہ علیہ السلام گوید کہ  
 اولیس را امیر طیبم باز خطاب در جواب خواجہ علیہ السلام فرود آید کہ چنانچہ اولیس را در دنیا ندیدی  
 اینجا ہم نہ بینی بعدہ خواجہ علیہ السلام گوید کہ آئی او کجا است فرمان آید فی حق عبد صدیق عند  
 صدیق حق تعالی پر طے یعنی در محل صدق نزدیک بادشاہ قادر بعدہ خواجہ علیہ السلام گوید چو نیست  
 کہ او را منی بندہ کہ مرود در عرصات موجود اند در نقص طلب اند و از اسر منی اہم کہ یہ بینم و او را نہ مے بیند  
 فرمان در رسد کہ اے محمد صلی اللہ علیہ وسلم آنہا کہ محتاج دیدار تواند محض واسطہ من و کسانیکہ بر تو  
 می توانند کہ مرابہ بیند پس محتاج بتو چون شوند دیدن او ہما چہ سود کند و دیدن ما بتو چہ زیان دارد چون  
 بندگی مخدوم دایم شرفہ بدینجا رسید و سوسے حاضران آورده فرمود سبحان اللہ چہ مرتبہ و کمال  
 عز و جلال بحال خواجہ اولیس قرنی رحمۃ اللہ خداے تعالی اعطا فرمودہ کہ در روز ستر خیز خواجہ  
 کوین صلی اللہ علیہ وسلم بطلب او بیرون آید و او حاجت بشفا عمت حضرت رسالت پناہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم در آن روز تہ آرد ہمدین میان مولانا آمون عرض داشت کہ بخواجہ اولیس قرنی  
 رحمۃ اللہ مرقع مبارک حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم بحسب اشارت آن سرور انبیا  
 صلعم رسیدہ بود یا کہ باتفاق تابعین رضوان اللہ علیہم اجمعین۔ بندگی مخدوم غظمۃ اللہ فرمود کہ  
 حسب اشارت حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم سپردہ بودند علما و دین باب چنان میگویند  
 کہ چون خواجہ علیہ الصلوٰۃ والسلام از عالم فانی بعالجہ اولی خمیرہ دند سپیدند کہ مرقع مبارک تو یکہ دند



گردانم بعد از آن تا فرامی کند آخر من اورا خوار و گونا گردانم گفت آئی اورا بمن نماست تا با کاش  
گردانم فرمود که ستوف ترا که یعنی زود باشد که اول به بینی مجلس سپیم روزی بنگی حضرت مخدوم  
ادام اسد عظمه بعد نماز باراد و اورا دبدرس مشغول شدند در سبق قاضی احمد ذکر وحدانیت باریتعالی  
آمده بود قاضی احمد استفسار آن نمود بعد بنگی حضرت مخدوم جهان بوجبا حسن بالتفصیل  
بیان فرمودند که حضرت باری تعالی صانع العالم واحد یعنی کارگیر عالم کیست بقوله تعالی لا اله الا  
هو الله احد لا یفک الوکک ان فی حق ما الله الا الله نفسه تدای یعنی اگر بودی در آن  
آسمان وزمین خدایا و راے آن هراسه فساد می شد در آن آسمان وزمین - بیت

اگر برے از یک خدا ان نزون	تا نماندی جهان بدین و تانون
---------------------------	-----------------------------

صبحی چون بدرجه بلاغت رسد عاقل و منیر شود اول چیسند که بر و از راه شعر ع فرض گردد  
ایمان آوردن است بخداے عزوجل و آن آنست که خداے را یگان و بے همتا داند و از شرک  
و جفت و زن و فرزند چنانچه مذمهب بعضی است و از همه صفات ناسن چون عجز و نقصان  
و جهل پاک و منزه شناسد و همه صفات ثبوتی چنانکه داناے بهمه چیز و تواناے بهمه چیز و  
بے نیازی از همه موصوف داند و بدل اعتقاد بند و وزیران اقرار کند که هُوَ الْحَقُّ الْمُبْدِي الْقَادِمُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ  
بَصِيرٌ مُلْكٌ يَرْزُقُ الْغَنِيِّ الْغَنِيَّ یعنی او تعالی زنده است و داننده است و بر هر شئی قادر است  
و شنونده است و بیننده است و تدبیر کننده است - تا غیر این - وَ مَشْكَلٌ بِكَلَامِهِ وَاحِدٌ  
أَنْزَلِيَ قَائِمٌ بِدَلَالَةِ كَيْسٍ مِنْ جِسْمٍ الْحُرُوفِ وَالْأَصْوَاتِ یعنی گوینده است بکلام واحد  
همچو واحدیکه ازلی است قائم بذات خود و نیست از جنس حروف و صوت بلکه مضمون است  
گفته علیه السلام کَلَامُ اللَّهِ تَعَالَى غَيْرُ مَخْلُوقٍ یعنی کلام خدایید کرده خدا نیست - جبریل  
علیه السلام که بر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم قرآن آوردند مضمون بودند که حروف تهجی و عبارت  
و صوت - این همه را حضرت جبریل علیه السلام بعقل و دانش خود جمع کرده اند آیات و سوره های  
متفرقه که جبریل علیه السلام آورده اند هر چه را یاران جمع کردند

ہمارا شکست۔ سخت کہ تا آن دندان مبارک شکستہ است داخل بود پس عمر گفت رضی اللہ عنہ مرا  
 دعاے بکن گفت کہ در تشہد اللہم ارحمنا فی الدنیا والآخرۃ آمین و اللہم صلی علی محمد و آلہ  
 تو ہم داخل می شوی چون زمانے بگذشت ایشانرا معذرت کرد و گفت کہ باز گردید قیامت نزدیک  
 است من بباختن زاد آخرت مشغول ہستم والداعلم بالصواب مجلس چہارم روزے بعد  
 نماز بامداد بندگی حضرت مخدوم دام غلطہ اللہ جلوس فرمودہ بودند کہ حاضرے از حاضران مجلس  
 روسوے بندگی حضرت مخدوم دام غلطہ آوردہ عرضداشت نمود کہ آنروز کہ فرمان حضرت عزت  
 در باب سجدہ آدم صلی اللہ علیہ وسلم سجود و الیہم فبجہد و الیہم فبجہد و الیہم فبجہد و الیہم فبجہد  
 ملائکان مقرب بارگاہ بموجب امر الہی مرا آدم را سجدہ کردند مگر ابلیس انکار کرد و از تکبرے کہ نماناری  
 بودہ ام گفت بانکہ ششترش از خاک است سر سجدہ خواہم برد عرضداشت کہ چنین کسے  
 را کہ از ریاضت و مجاہدات بدرجہ کمال رسیدہ باشد بچنین کس این قدر کلام نالایق نمی سوزد  
 بعدہ بندگی مخدوم غلطہ اللہ فرمود کہ آری بچندین جواب یہ چنین مردے کامل اصلاً نمی سوزد  
 لیکن موافق مشیت حق ہر چیزیکہ بہست انجام میگرد و این را با این بہانہ مرتد عالم ساخت  
 و بدرگاہ کبریاے واناے را از تکبرے مطلق درست نیست اِنَّ اللہَ لَا یُحِبُّ الْمُتَكَبِّرِینَ  
 بدستیکہ اللہ تعالی و دست نمیدارد تکبر کنندگان را بعد از آن حکایتے فرمود کہ روزے عزرا زیل  
 بدرہشت نظر کرد چہ میببیند کہ دبیر قضا بخاتمہ اقتضا از برائے نظارہ اہل غیرت این کلمہ  
 حکمت نوشتہ بود کہ مارانبدہ از بندہ ہاست کہ او را بالوع النعام لا کلام مکرّم گردانیدہ از زمین باسماں  
 بر مراز آسماں مجیدان رسانم بعد از آن اورا با مرے از امور خود دلالت کنم و او مخافت فرمان ما  
 کند عزرا زیل چون این کلمات را مطالعہ کرد ہزار سال طاعت و اوراد خود بگذاشت و متصل  
 برین بندہ تا فرمان ہمان لعنت میگرد و این نمیدانست کہ آن لعنت محض بر خود است و برایتے  
 چنین آمدہ کہ چون عزرا زیل در لوح محفوظ نگاہ کرد دید نوشتہ آخوذ یا اللہ میر الشیطان الذی جیم  
 گفت خداوند این شیطان رحیم کسیت نداند کہ سب رہ ازندگان من کہ بعنوان نعم مکر مش



و باین هم گوید لا اله الا الله مومن نبود چون بندگی خدوم غلطه الله بدینجا رسید ترنیا بالی اخرین  
 فرمود که بنده مومن را واجب است که در شناختن هستی خدا غرضی غم بالغیر کند که این  
 موجودات بخودی خود نشده است زیرا که ام محال است شدن چیزی بخودی خود کاری کارگیر قطعا  
 صورت نه بند و چنانکه کتاب بے کاتب اصلا در وجود خود به خود آید هیچین کارها بے دیگر را قیاس  
 برین باید کرد پس لازم می آید که کار را البته کار گیر بے باید و اگر نه کار بیکار گیر بود و آن محال است  
 پس ثابت شد که کار بے کار گیر هرگز در وجود نه آید و این کار بیکار باید که واجب الوجود بود یعنی هستی  
 او بخودی خود بود نه لغیب رخود و اگر نه او هم محتاج بدیگر بے بود و آن دیگر بے دیگر بے تا حد بے نهایت  
 و این در عقل باطل است هرگز نزدیک اهل فراست مجوز العقل نیست چون هستی خداوند تعالی  
 بدلائل و حجج ثابت گشت پس مومن را بتو یگانگی باری نیز واجب است و آن آنست که  
 اگر خدا بود بے اصلا هیچ کار بے راست نامد بے زیرا که اگر یک خواستی که چیز نیست کند  
 و آن دیگر بے خواستی که بمون چیز نیست کند پس برین تقدیر خواست هر دو تمام بود و آن  
 محال است چرا که لازم می آید که آن چیز نیست باشد بمقتضا بے یک بے نیست باشد بمقتضا  
 دیگر بے در یک حال و این محال است قطعاً چنانچه لازم محال باز در منیر محال یا خواست هر دو  
 ناتمام بود و آن هم محال است چرا که برین تقدیر لازم می آید که هر دو عاجز و ناقص باشند و  
 عاجز و ناقص خدا را نشاید و نباید که خواست بے تمام بود بے خواست دیگر بے تمام پس  
 بدین تقدیر دو بے عاجز و ناقص می باشد و این هر دو خدائی را نشاید و اگر کسی از روی مناعت  
 در پیش آید بدین وجه که یک بے دیگر را در هر کار هر چیز موافقت و متابعت کردی پس در جوابش  
 بچنین وجه و آری که این نیز محال است از آنکه کار هر یک موقوف است بموافقت دیگر بے یا موقوف  
 نیست اگر موقوف است پس هر یک ناقص می باشد و اگر موقوف نیست دو بے باطل می شود که  
 بر دو بیج کار بسته نیست بودن و نابودن و بے برابر است چون بدین دلیل و حجت دو بے باطل شد  
 یگانگی باری و وحدت قطعاً ثابت گشت چنانچه نزدیک بعضی اهل عقل مخفی و محتجب نیست و چون

فاما جمع نموده حضرت عثمان است و قرآن را فرقان بر اسمین گویند که در دو متفرقه است إِنَّ  
 جِبْرِيلَ نَظَرَ فِي اللُّوحِ الْمَحْفُوظِ وَجَاءَهُ بِالْقُرْآنِ مِنَ اللُّوحِ بِحِكْمِ اللَّهِ تَعَالَى  
 إِلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَعْنِي بِدَرْسِ تِيهِ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَام  
 نظر کرد در لوح محفوظ و آورد قرآن را از لوح محفوظ بحکم الهی به محمد رسول الهی علیه السلام

و سلم بیت

اگر چه قرآن از لب پیغمبر است      هر که گوید حق گفت او کافر است

وصفات الهی تعالی نه همراه اوست و نه جدا از اوست اللَّهُ عَلَى مَذْهَبِ الْأَقْصَى اسْم  
 ذالست که مستجمع لجميع الاسماء والصفات است. باقی همه صفات اوست و تا که بر وحدانیت  
 باری تعالی دلیل و حجج نداند مقلد بود و تقلید آن است بد آنچه خلق را پسنداد و نیز بر آن باشد  
 دلیل و حجت خود نداند این چنین کسی نزدیک بعضی مسلمان نیست نزدیک اهل سنت و جماعت  
 چون مقلد را تصدیق بود مومن است و نزدیک معتزله و اشعریه مومن نیست تا که همه مسائل اعتقاد  
 بر دلیل نشانند بر وجهی که ممکن بود مدفع شبهات او را و نزدیک کرامیه هر که گوید لا اله الا الله و  
 خداوند را نه شناخت و مصالح از مصنوع نداند بر و اعتقاد نکند مومن بود و این تقلید محض است  
 و از اینجا است که فقهای ما از اهل سنت و جماعت میگویند که قول فزایان نیست یعنی تقلید محض فزایان نیست بلکه مومن  
 بود جایست که مراد را تصدیق بود اما قول مجرب تصدیق ایمان نیست چنانچه از مردمان شنید  
 لا اله الا الله او نیست گفت لا اله الا الله اگر او را بپرسند که این چه گفتی گوید از مردمان  
 شنیدیم من نیز گفتیم نمیدانم که چیست مومن نبود اما اگر گوید از مردمان شنیدیم و دانستم که گفتن  
 این حق و درست است یعنی اعتقاد برین کردم مومن بود خلیل رحمة الله فرموده است که چون  
 بنده بشناخت که مصالح است از حکم تقلید بیرون آمد صورت مسئله چنان بود که چون کسی را  
 پرسند که ترا که آفرید در جواب گوید خدا تعالی یا بدین پنج جواب گوید که آسمان و زمین آفریده  
 است و مرا ترا آفریده است پس در مقلد نبود ایمان و درست بود اگر گوید نمیدانم



پیغامبر علیه السلام بن مملک بن متوشلخ بن اخنوخ که او ادریس است پیغامبر علیه السلام بن بیاض  
 بن قینان بن النوش بن شیت علیه السلام بن آدم صلی الله علیه و آله و سلم بن ابراهیم علیه السلام بن ارم  
 النبی علیه السلام رآه علی نبوتاً و أظهر المعجزات علی یدیه کالتشقاق القدی و  
 انجد اب الشجر و تسلیم الحجر و تبع الماء من بین أصابعه و تسبیح الخشب و  
 شکایة الناقة و شهادة الجبلیة و شرب الکثیر من البشیرة فلیلاً  
 من الماء یعنی بدستیکه نبی علیه السلام دعوی کرد نبوت را و ظاهر کرد معجزات را بدستهای خود  
 چون دو پاره ساختن ماهتاب را و کشیدن لبوس خود درخت را و سلام گفتن سنگ  
 و روان شدن آب از میان انگشتهای آن سرور کائنات صلعم و تسبیح خواندن چوب و شکایت  
 کردن شتر ماده و گواهی دادن گوشت کوهی و نوشتن ایدن از آب اندک مردمان کثیر را معجزات  
 که از محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در ظهور آمده از تفسیر فسران و از روایت راویان چنین معلوم  
 گشته که قبل از تولد حضرت عبداللہ بن عبدالمطلب بن ہاشم بن عبدمناف کافران از علم نجوم  
 میگفتند که در سال فلان آن شخص در جهان پیدا خواهد شد که از وی پیغامبر آخر زمان متولد  
 خواهد شد از این جبهه صوف قطره خون خواهد چکید آخر الامر چون تولد حضرت عبداللہ گشت  
 از جبهه صوف که هر کافران را بود قطره های خون چکید در میان کافران غوغا افتاد که آن  
 شخص که از وی پیغامبر آخر الزمان پیدا خواهد بود متولد شد آخر کافران علیهم اللعنة بایکدیگر  
 خود را مصلحت برین مستحکم کردند که بهتر آنست که همین شخص را بالفعل از جهان ناپید باید کرد اگر این  
 را خواهم گذاشت تا آخر از وی پیغامبر آخر الزمان پیدا خواهد شد و او دین اسلام را بر دین ما  
 غالب خواهد کرد و بعد از غم خرم بگشتن حضرت عبداللہ کرده روانه شدند لیکن کافران هر چند  
 حتی التقریر خود در کشتن حضرت عبداللہ دریغ نکردند لیکن بسبب نور محمدی و بحفظ حافظ حقیقی موسی  
 از تن هرگز جدا کردن نتوانستند و پرورش عبداللہ عبدالمطلب کوشش البویہ و احتیاط  
 از حد زیادہ میکردند چون به عمر پنج و شش سالگی رسید راویان چنین روایت میکنند که حضرت عبداللہ

دوسے بدیل و محبت کہ صدر مذکور شد باطل گشت زیادہ بود از دو بطریق اولی باطل و محال بود چنانچه  
 یادتی تامل روشن گرد و اللہ اعلم بالصواب مجلس ششم روزے بندگی حضرت مخدوم  
 دام شرفہ بعد فراغ نماز بامداد بتلاوت قرآن مجید و فرقان جمیع مشغول بودند کہ شخصی اوسا فرجی را  
 آمد و سلام گفت بندگی مخدوم عظمہ العز و اب سلام او داده لیکن تعظیم نہ کردہ بعد تلاوت قرآن مجید  
 بندگی حضرت مخدوم جہان بہت تسکین خاطر آن شخص مسافر و ترغیباً لکیاضین برلفظ مبارک راند  
 کہ اگر کتب طول چنان معلوم گشت کہ بوقت تلاوت سخن نہ گوید و شنوندہ قرآن ہم باید کہ سخن  
 نہ گوید و در حال تلاوت قرآن تعظیم ہیچ کسی نہ کند مگر تعظیم بادشاہ عادل و مادر و پدر و استاد و دین  
 اختلاف روایت است نزدیک بعضی استاد مطابق ہر چیز کے کہ با او خواندہ باشد و نزدیک  
 بعضی تخصیص است کہ تعظیم استادیکہ با وفقہ خواندہ باشد بکند بعدہ ہمون شخص بخارا استفسار  
 نمود کہ فرق در میان قرآن بہ یاد خواندن و دیدہ خواندن چیزے ہست یا نہ بندگی حضرت مخدوم  
 جہان فرمود آری فرق این قدر است کہ سیکہ قرآن یاد می خواند پس گوئی حق تعالی باو  
 سخن میگوید و سیکہ دیدہ میخواند پس چنین است کہ گوئی کہ او با حق تعالی در سخن است باید کہ  
 معنی قرآن بنمایان تفسیر ہرگز یاد نباید گفت - بقولہ علیہ السلام مَنْ قَسَرَ الْقُرْآنَ بِرَأْسِهِ فَقَدْ  
 كَفَرَ یعنی کسی کہ معنی بگوید قرآن را از عقل خود پس تحقیق ادا کافر است و مس نہ کند قرآن را در حال  
 جنب باشد و بے وضو ہم از دست نگید و قرآن را اگر بہ غلاف - ہمدین میان ذکر کے و نسبت  
 رسول علیہ السلام در پیش آمدہ بود بندگی حضرت مخدوم جہان دام شرفہ برلفظ مبارک راند کہ  
 ان نبینا و رسولنا محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم بن عبد اللہ بن عبد المطلب بن ہاشم بن عبد مناف  
 بن قصی بن کلاب بن مرہ بن کعب بن لؤی بن غالب بن فہر بن مالک بن نضر بن کنانہ بن خزیمہ  
 بن مدرکہ بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اود بن ہمیس بن عامر بن سلامان  
 بن ثابت بن حمل بن قنار بن اسمعیل زوجہ العید بن ابراہیم خلیل اللہ بن آذر بن ناخوہ بن شابر بن  
 بن ارغون بن فالغ بن غابر بن شامخ بن ارفخشہ بن سام بن نوح پیغامبر علیہ السلام بن لاک بن ہود



آورده عقد بستند چون نور محمدی صلی الله علیه و سلم از پشت عبداللہ در رحم مادر محمد مصطفیٰ صلی الله  
 علیہ وسلم کہ آمنہ نام بود نزول کرد نوریکہ بر چہرہ عبداللہ میشتافت و زوال شد روزی  
 عبداللہ بطریق سیر طرف ہمون دختربادشاہ کہ آرزوے کمال میداشت میرفت اصلاً توجہ  
 آن دختر بکسیرف عبداللہ نبود حضرت سیر عبداللہ در دل خود گفتند کہ چون قبل ازین این دختر  
 بادشاہ مرا میدید تو اضع و تعظیم از حد زیادہ بخند متکامری می و را آمد الحال موجب حبست کہ نظر  
 ہم نمیکند حضرت عبداللہ بآن دختر بادشاہ گفت کہ اسے فلان این چه حال است کہ قبل از  
 آرزوے دیدن ما از حد زیادہ تر بود الحال حبست دختر بادشاہ جواب دادہ آرزوے چیزے کہ  
 میداشتم آن چیزے بمقام خود رسید و قرار گرفت بوی برفت و گل بنامد گل برفت و خار ماند گنج  
 بردند ما ماند مجلس ہفتیم روز بعد نماز جمعہ بندگی حضرت مخدوم جہان نور اللہ ضمیمہ  
 بے نظر ہجو قمر شیر حلوس بجامع مسجد فرمودہ بود مذطالبان دین و محققان اہل یقین کہ دو ہجو بالہ شستہ  
 بذر کہ کلام دینی مشغول بودند اندرین میان مولانا آمون عرضداشت کہ در ادائے نماز جمعہ میان  
 علما اختلاف واقع است چنانچہ پوشیدہ نیست لیکن بہ مذہب اہل سنت نماز جمعہ بچہ نوع  
 آندہ است بندگی حضرت مخدوم غظمہ الدربان گوہر نشان فرمود کہ طریقی نماز جمعہ بہتر آنست  
 کہ جملہ شانزده رکعت بگذارد اول چہار رکعت سنت صلوٰۃ الجمعۃ خواند بعد دو رکعت فرض صلوٰۃ  
 الجمعۃ بجا عت بگذارد بعدہ چہار رکعت سنت خواند لیکن درین سنت نظر و جمعہ یکے ہم نگوید  
 بلکہ اربع رکعات صلوٰۃ سنت ہذا الوقت بگوید بعد از ان چہار رکعت فرض خواند نیست بدین نوع کند  
 نویت ان اصلی اللہ تعالیٰ اربع رکعات صلوٰۃ اخر الظہر ادر رکعت وقتہ متوجہاً  
 الی جہۃ الکعبۃ الشریفۃ اللہ اکبر۔ دورہ چہار رکعت سورہ فاتحہ تمکد لیکن در دو رکعت  
 اخیر متوجہ دین باقی تہضم کند بعد از ان دو رکعت سنت بکند جلد ریاضین نزدیک بود از مقام  
 مطلوب برکشید و مولانا آمون فرمود کہ ترغیباً للماضین یا و از بلند بخوانید چیزیکہ بندگی حضرت  
 مخدوم مقبول کوئین بزبان گوہر نشان در جواب مولانا آمون فرمودہ بودند مطابق عبارت

روزی به طرف صحرائے میر فرست که باهتتاب از آسمان جدا گشته در گریبان حضرت عبدالمد در  
 آمد و بعد از آن در باره گشته بمنزل خود رفت حضرت عبدالمد این معامله را دیده و تحیر و تفکر افتاد  
 این حقیقت واقعی را پیش حضرت عبدالمطلب یک یک اظهار ساخت حضرت عبدالمطلب این واقعه  
 را شنیده در دل خود گفت که از همین شخص پیغامی آخر زمان تولد خواهد شد آن باهتتاب که در گریبان  
 عبدالمد در آمد و حقیقت نور محمدی بود که میشتافت از آن روز محافظت عبدالمد از حد زیاد  
 میگرد و بسبب نور محمدی این چنین جمال و حسن و کمال بر عبدالمد نازل از برای داشت  
 بود که سودای محبت عبدالمد در دل جمیع خلق السداز حد زیاد تر بود از آنکه در آن عصر یک خمره  
 بادشاه بود که او بقوت علم خویش میدانست که پیغمبر آخر زمان از عبدالمد پیدا خواهد شد ازین جهت  
 آرزو می داشت که اگر عبدالمد از من به صحبت شود تا این نعمت علیا یعنی پیدا بود پیغمبر  
 آخر الزمان به نصیب من شود در تحسین و تقص عبدالمد می بود اتفاقاً روزی حضرت عبدالمد بفرم  
 شکار طرف وادی رفته بود آرزو که فرآن نیز بقصد هلاکی عبدالمد به مقامی خفته بودند که یک شیر  
 نزدیک عبدالمد آمده - هر چند قصد میکرد که بفریب بچه هلاک کرده طعمه خود نماید لیکن از آنجا جنبش نتوانست  
 کرد و فرآن اینچنین حال بدیدند و با یکدیگر میگفتند که در باب کسی که خدا تعالی این چنین رحم و عنایت  
 خود و محبت کرده است که شیر بگزناقت نمایید که هلاک کند پس از مایان چه خواهد شد شرمند  
 گشته هر یک باز رفتند شخصی از قاتلان حضرت عبدالمد نیز در شکار رفته بود آن شخص این معامله  
 را دیده در دل خود یقین آورد که این محض تصرف کرامت است که شیر حیوان بوده قصد هلاک میکند  
 لیکن نمی تواند که از جاس خود مقدار موسی جنبد آخر الامر آن شخص چون بخانه خود آمد پیش  
 زن خود واقعه عبدالمد که از شیر رو می داد بود یک یک بیان نمود و گفت که تو بخانه عبدالمطلب  
 برو و بوجه که باشد دست و الحاح کرده دختر خود را به عبدالمد بده آخر الامر زن آن شخص بخانه عبدالمطلب  
 آمده بمنّت تمام اظهار سمانت که دختر خود را به عبدالمد می سپارم هر چند میگفت حضرت عبدالمطلب  
 قبول نمیکرد آخر بعد الحاح و مستتاب یا قبول کرد و آنچه رسم که خدائی در آن زمان بود و بجا



روایت کرد که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر مومن پیش از زره صدقه کند فضل روزه  
ناشوره در یابد و هر که روز عاشوره روزه دارد هشتاد و یک مرتبه بر او کشته گردد و در آید  
به در که خواهد این عباس رضی الله عنه گفت که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم هر که روز عاشوره  
روزه دارد پس مر آن بنده را بهر ساعت شب و روز آن یوم عاشوره که سبب و چهار ساعت بود بر آن گزید  
خدا تعالی بسوی آن بنده هفت کس فرشته که خوانند مر آن بنده را عرضش تا روز قیامت و آن گزید خدا تعالی و هفت  
هفت کس فرشته تا بنان کنند قصرها و شهرها بنشانند و قرآن در آن کنند و خود را اگر بخیر و دلان نور شنیده باشند این  
عباس گفت رضی الله عنه که هر که روز عاشوره روزه دارد داده شود مر آن بنده را بعد از هر رکعت که در وقت و آنجیل و زبور و قرآن  
است نیکی و در شب عاشوره صد رکعت بگذارد و بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه سه بار قل  
هو الله احد - چون از نماز فارغ شود هفتاد بار بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله  
الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در روز عاشوره  
رکعت نماز بگذارد و بخواند بعد از فاتحه و الشمس یکبار و الضحی یکبار و انما انزلناه یکبار و اذا زلزلت  
الارض یکبار و معوذتین یکبار - چون از نماز فارغ شود سه مرتبه سجده برود قل یا ایها الکافرون بخواند  
و حاجت خود خواهد رو اگر در مجلس نهم روزی بندگی حضرت مخدوم عظمه العار جمیع طالبان دین و محققان  
اهل یقین جلوس فرموده بودند از میان ایشان مولانا آمون عرض داشت که بعضی اهل صنف بر آن اند که  
ایشان هرگاه که بدرجه کمال رسند عبادت کردن برود و فرض نیست حکم نفی عبادت این ها البته  
بدلیل و سند خواهد بود پس آن دلائل و سند ایشان کدام است که بروی تمکینه گرفته مستحق بر  
منع عبادت بوده اند بندگی مخدوم عظمه الله فرمودند که دلائل مستند متصوفین در منع عبادت  
این آیت کریمه است و احببنا ربناک حتی یا یمینک الیقین پس بر تقدیر مذکور بعضی از اهل  
تصوف صفت حکم لفظی است که در آیت مذکوره واقع است از برای نهایت است پس معنی  
چنان میشود که عبادت بکن پروردگار خود را تا که آید الیقین لیکن محققان شرع بر آن اند که لفظ  
حتی از برای غایت نیست بلکه از برای علت است چنانچه میگویند یا سئل عن حتی

ریاضین آمده همدان فصل طریق نماز تجزیه مسطور بود خواندن فرموده به ضمون آنکه دوازده رکعت  
 پیش دو گانه سنت بگذارد نیت هر دو گانه آنکه نیت ان اصلی لله تعالی رکعتی صلوة  
 التمجید سنت رسول الله تعالی متوجهها الى جهة الكعبة الشريفة الله  
 اکبر در دو گانه اول در رکعت اول بعد سوره فاتحه دوازده مرتبه قل هو الله احد و در  
 رکعت دوم بعد سوره فاتحه یازده مرتبه قل هو الله احد بخواند بعد تحیات و در دو خوانده  
 سلام دهد و صد بار یا وهاب بخواند و پنج مرتبه اسم الله حاضری الله ناظری  
 الله شاهدی الله ناصری الله معی - خوانده از جمله برخیز و دو گانه دیگر شروع  
 کند و هر رکعت یک یک مرتبه قل هو الله احد کم کند چنانچه در ششمین دو گانه آخر رکعت  
 بعد فاتحه یک مرتبه قل هو الله احد بخواند نماز تهی تمام کند لیکن بعد سلام در دو گانه اول همین  
 اسم خواند که در صدر مسطور است و بعد سلام در دو گانه دوم صد مرتبه یا فتاح و پنج اسم  
 مذکور خواند و بعد سلام در دو گانه سوم صد بار یا غفار و پنج مرتبه اسم مذکور خواند و در دو گانه چهارم  
 بعد سلام صد مرتبه یا کریم و پنج مرتبه اسم مرقوم خواند و در دو گانه پنجم بعد سلام صد بار یا عزیز  
 و پنج مرتبه اسم مسطور خواند و در دو گانه ششم بعد سلام صد مرتبه یا بدیع و پنج مرتبه  
 اسم مصدق خواند و سر به سجده برده آنچه خواست قلبی داشته باشد از این دعاها همب العطا یا  
 دعا بخواند و از نماز تهی فارغ شود بدین طریق نماز تجزیه دوازده رکعت ادا کرده اند بعد از آن اندک  
 در خوابد و چون آخر پائین شب از پائین کم بماند آن زمان برخیزد و از تجزیه وضو دو گانه شکرانه بگذارد و بعد  
 این دعا را بگوید چنانکه تواند بخواند و آن اینست سبحان الملك الجبار سبحان العزيز الغفار  
 سبحان الواحد القهار سبحان الكبير المتعال سبحان الكريم الستار سبحان  
 الخالق الليل والنهار سبحان الذي له ينزل و لا ينزل مجلس ششم روز عاشوره  
 بود که بندگی حضرت مخدوم عظمه اسد جلوس فرموده بودند ذکر در فضیلت روز  
 روز عاشوره در میان آمد بندگی حضرت مخدوم جهان بر غلظ مبارک خود را ندکه ابوهریره رضی الله عنه



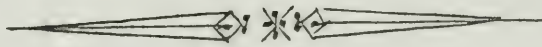


تَدْخُلُ الْجَنَّةَ - اسلام آرتا تو داخل شوی بحیث یعنی عبادت علت حصول یقین است  
 چنانچه آوردن اسلام سبب دخول جنت است بعد از آن قاضی اشرف الدین عرض داشت که  
 اگر مردی از مال حرام صدقه دهد و امید و طمع ثواب دارد پس حکم بر آن شخص چگونه کنی بندگان  
 حضرت مخدوم عظمه الدین فرمود که عند الشرع حکم بر او بکفر می کنند اگر فقیر میداند که از مال حرام  
 صدقه داده است در آن صدقه دهند و راد عا خیر میکند فقیر هم عند الشریعه کافر میگردد و ذکر  
 در بیان سیادت افتاد آنها که بزرگایم سیادت شده اند بیچ کس اند اول حضرت مخدوم مصطفی  
 صلی الله علیه و سلم دوم حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه سوم حضرت امام حسن علیه السلام  
 چهارم حضرت امام حسین علیه السلام پنجم حضرت بنی بنی فاطمه رضی الله عنهما پس بنایید  
 در حقیقت سید نباشد و سید گویند و هم بنایید که در حقیقت سید باشد و چیز دیگر گویند  
 كما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعنة الله على اهل بيتنا فينا بغیر نسب و علی خارجتنا  
 هتا بغیر نسب یعنی لعنت خدا باد بر کسی که داخل در ما باشد بغیر نسب و سید گویند و لعنت  
 بر آن کسی که سید باشد و دیگر گویند بغیر نسب مگر آنکه که اگر سید گویند ما را بکشند و یا خطاب  
 داده باشند بعد فرمود که علامت سیادت آنست که هرگز بر خلق و متکبر نبود و نیز از خدای غیر  
 و قبل ناحق اقام نکند و هم صدر صغیره و کبیره فکر در مولانا آموختن عرض داشت کسی که پدرش  
 شیخ باشد و مادر او سیده باشد پس اگر او سید گویند درست باشد یا نبندگی مخدوم عظمه الله  
 فرمود که اینچنین شخص اگر سید گویند جائز است اگر چه فرزندان اصالت از طرف پدر خود است لیکن اینچنین  
 شخص که مادر او سیده باشد بسبب بهترین سیادت اگر گویند درست است و ذکر  
 در قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم در میان افتاده بود بندگی حضرت مخدوم عظمه الله بر لفظ مبارک  
 راند که گل حبه مبارک پیغمبر صلی الله علیه و سلم از ناف زمین است جایی که کعبه است مولانا  
 آموختن عرض داشت که گل حبه مبارک نبی صلی الله علیه و سلم از کعبه بود و دفن در مدینه چرا که دند زری که  
 میگویند که از بهر جاکل آدم و جود سازند باز بعد مردن بمهول جاد دفن کنند بندگی حضرت

اندا و اشکین - لاله - ضار جین -



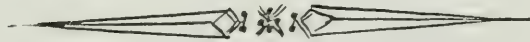
هُوَ الْمُسْتَعَانُ



رساله وفات نامه

حضرت محمد و مملکت شیخ شرف الحق

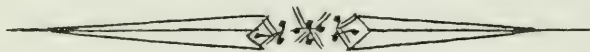
والحقیقت والدین احمد کی منیری قدس اللہ سرہ العزیز



در مطبع منعیہ ام کره طبع شد

س ۲۱ ۱۳۱ هجری

افتاده که خوردن چو ندر و ابا شد یانه بندگی حضرت مخدوم جهان در جواب فرمود که آن صدف استخوان  
 کریم است که آب مقام گاه او مست چون در آتش سوخته شود خوردن او روا باشد و ریو لا به  
 تقاضای خلق حاکم آنوقت در خدمت کرام بندگی مخدوم مقبول نام پآز و می تمام التجا برین آورده  
 که قدرے زمین نذر مخدوم جهان آورده ام بکار فقیران خواهد آمد چنانچه بندگی حضرت مخدوم  
 عظیمه الله حضور خواجہ نذکور از روے نوازش خاص مولانا آمون را به خطاب اسم چپا قسم شیخ  
 آمون - بهائی آمون - مولانا آمون - مقبول عالم آمون ممتاز کرده زمین نذر خود عطا بمولانا  
 آمون فرمود چنانچه مولانا مذکور قبول نموده تکیه و آرام گاه خود ساخت از آنوقت  
 در باب نوازش مولانا آمون اکثر آمد و رفت ظاہری بندگی مخدوم جهان در آن سرزمین بود بلکه  
 یک گلچکان ابتدا و تبرک از دست مبارک خود نصب کرده سیراب از شیر و شکر ساخت و  
 به نصب درختان دیگر مولانا شیخ آمون را حکم فرمود که چون آباد خواهد بود آرامگاه فقیران و  
 مسکین و والبتگان است بموجب حکم حضرت مخدوم مولانا شیخ آمون همچنان کردند  
 واللہ اعلم بالصواب





سال هجرت بود کاذم مقصد و هشتاد و دو

ایستخنین گنج معانی شده خاک اندر نهان

بعد از نماز با وضو بندگی مخدوم جهان قدس السید سرور العزیز در رواق نیکو ملک الشرق ملک نظام الدوله الدین  
خواجہ ملک مکنه السدود عمره بنا کرده بود بر سر سجاده تکیه فرموده بودند خدمت شیخ جمیل الملتہ  
والدین برادر حقیقی و خادم خاص دام جلالہ علیہ السلام التقوی و بعضی یاران و خدمتگاران کہ چند شب  
بدولت موافقت پیوستہ بیدار می بودند چنانکہ قاضی شمس الدین دام تقواه و مولانا شہاب الدین  
خواہر زاده خواجہ مینا و مولانا ابراہیم و مولانا امون و قاضی میان و ہلال و عقیق و عزیزان دیگر کہ حاضر بودند  
خدمت حضرت مخدوم قدس السید سرور العزیز بر زبان مبارک راند لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم  
بعدہ روسے مبارک برایشان آورده فرمودند شہاہم گوئید بحکم فرمان ہمہ موافقت  
نمودند لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم بگفتند بعدہ بسم کنان بطریق تعجب  
فرمودند کہ سبحان المدآن ملعون درین محل در سکہ توحید بہ چیزے میخواند کہ بہ جنبانہ افضل  
خداے تعالیٰ چہ التفات لاحول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم گفتن گرفت و حاضران را نیز  
فرمودند کہ شہاہم گوئید بعد گفتن لاحول و لا قوۃ در ادعیہ فطائف مشغول شد تا چاشت فارغ شد بعدہ  
زمانی زبان مبارک بہ تحمید خداوند برکشاد بلند آغاز کرد الحمد لله الحمد لله خدا کریم کرد المننتہ  
للسلۃ المننتہ بعد چند کرت بہ نوشتی دل و فرحت باطن بار بار ہمین اعادت می نمود فرمود الحمد للہ الحمد للہ  
المننتہ الحمد المننتہ بعد از آن بندگی مخدوم قدس السید سرور العزیز از رواق در صحن رواق آن تکیہ  
فرمود بعد زمانے دست مبارک فراز کرده بطریق مصافحہ دست قاضی شمس الدین دام تقواه  
بر گرفت زمانے گرفته بود و گذشت آغاز دول ہم از ایشان بود بعدہ دست قاضی زاہد دام السزہدہ  
و در عقب گرفت بر سینہ مبارک داشت و فرمود ماہانیم ماہانیم باز فرمود ماہان دیوان گانیم ماہان دیوان  
گانیم باز در مقام تواضع نزول فرمود بر لفظ مبارک راند بلکہ خاک کفش دیوان گانیم بعدہ ہر یکے را  
اشارت بالغائبان از انی فرمود دست در لیش ہر یک بہ بوسید و امیدوار حجت پروردگار  
عز و جزل و مغفرت او گردانید و این آیت بلند بخوان لا تقنطوا امین رحمۃ اللہ ان اللہ یغفر

## بسم اللہ الرحمن الرحیم

حمد و ستایش فراوان مرحضرت پاک خداوند پاک را که ارواح پاک انبیاء و اولیاء ابعالم پاک بملطف و فضل برائے کسب کمالات ایشان و ارشاد و هدایت خلق در دنیا بنظور آورده بعد از کسب کمالات به عالم پاک برداری کلی شیئی بر جمیع الی اصلیه برین معنی است وَمِنْهُ يَبْدَأُ الْوَحْيَ لِعَبْدِهِ  
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که اصل همه خلایق از انس و ملائک اوست اگر او نبودی نه عالم بودی و نه آدم و النبی الامی موبدین رمز است و بعده نفحات تسلیات برآل و اهل بیت او دیاران او و علمائے طریقت و بلغائے حقیقت که هر یک طفاً او بودند در میان علم شریعت و احکام طریقت و اسرار حقیقت خصوصاً خلیفه عصرنا و مقتدای دهر نامور امام خمین و مناد استادنا و شیخنا و مرشدنا الخلق الی الحق قطب العارفین و برهان العاشقین شیخ شرف الحق و الحقیقت والهدی والدین احمد بن محمد بن میری قدس سره العزیز بادا با بعد از سیکوید بنده ضعیف زین بدر عربی که بعضی یاران در وقت رحلت حاضر بودند برین حقیر اشارت کردند که انچه خدمت حضرت شیخ الاسلام و المسلمین قدس سره العزیز در وقت وداع هر کسے را فرموده اند و وصیت کرده اند در کائنات جمع کن تا غائبان را از ان حفظ و نصیب باشد بنابراین این حقیر را انچه حقیقت حضرت شیخ الاسلام بوقت رحلت از وصایات و ادعیه و بشارات با در حق بعضی که حاضر بودند بر سبیل مفصل و در حق بعضی که غائب بودند بر سبیل اجمال استماع افتاده بود در این اوراق جمع آورده بخدمت یاران که حاضر بودند تصحیح کرد در چهارشنبه پنجم شوال ۱۲۸۶ سنه اثنتی و ثمانین و سبب حمایت سعادت قدس مبدوس بلب ادب حاصل آمد۔ بییت



شهاب الدین ناگوری دام تقواه میا چند کثرت بر سر روئے و رخساره و ریش و دستار او بوسه  
 داد چنانکه روئے مبارک و لب مبارک قدس السره الغرزی بر روئے او رسیده و آه  
 کنان الحمد لله الحمد لله گویان دست مبارک فرود آورد و در و دیوار میفرستاد و مولانا  
 شهاب الدین جمال مخدوم با کمال نظر میگرد و در و دیوار میفرمود بعد مولانا شهاب الدین دام تقواه  
 خواهرزاده مینا را فرمود قدس السره الغرزی تو را بسیار خدمت کرده با من بسیار موافقت  
 نموده و بحسن خلقی که با من داشتی ملازمت بیک کرده عاقبت بخیر باد بهمدین محل مولانا شهاب الدین  
 خدمت مولانا مظفر علی آبادی و مولانا نصیر الدین جوپوری و دام تقواه بهار یاد و بانید و عرض داشتند  
 که حضرت مخدوم در باب مولانا مظفر و مولانا نصیر الدین چه فرمان میشود بندگی مخدوم قدس السره  
 الغرزی با خوشی تمام بر لفظ مبارک راند و بسم کنان فرمود با شارت جمع انگشتان بچایب  
 سینه مبارک خود که مظفر جان من است و جانان من است و مولانا نصیر الدین هم همچنین فرمود  
 آنچه خلافت و مقتداست بر لباید و الیشان موجود است آنکه بگفتم آن مسکینان را از فتنه خلاق  
 بازداشتند و درین محل مولانا شهاب الدین بدو لفظ خود را آورده بشارت پاموس مشرف گردانید  
 و عرض داشت خدمت مخدوم این را قبول فرمائید فرمود قدس السره الغرزی قبول کرد و من  
 چه باشد من خانه تو تمام قبول کرده ام بعد بر سر او طاقیه ارزانی داشت و باز التماس بتجربیت نمود که مخدوم تجری  
 بیعت این بنده را مشرف گردانید بر لفظ مبارک فرمود من هم بتجربید قبول کردم بعد قاضی مینا دام علمه  
 بیاید پائے مبارک پیوسید هلال تعریف داد که قاضی مینا است فرمود قدس السره الغرزی  
 قاضی مینا قاضی لبیک عرض داشت و بر کف دست مبارک بوسه داد بندگی مخدوم عالم  
 قدس السره الغرزی دست مبارک بر روئے و ریش و رخساره او فرود آورد و میفرمود خدا را  
 بر تو رحمت کند و بر زبان مبارک ارزانی تمی داشت که با ایمان باشی و با ایمان رومی و این شفقت  
 هم ارزانی فرمود که مینا از این من بود و مولانا ابراهیم دام تقواه آمد بشارت پائے بوس مشرف شد  
 دست راست بر ریش مولانا ابراهیم فرود آورد و فرمود که خدمت مرا نیکو کرده و موافقت تمام

الذَّخِيرَةُ جَمِيعًا این بیت بزربان مبارک شکر افشان ارزانی داشت بیت

خدا یا رحمت دریا عام است	از انجا قطره بر ماتم است
--------------------------	--------------------------

بعده روے مبارک لبوے حاضران آورده فرمود که اگر خدا شما را به پرسند که چه آورده اید بگوئید لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ آورده ایم و فرمود قدس البدره العزیز اگر مرا خواهند پرسید من همین خواهم گفت بعده کلمه شهادت بلند گفتن گرفت

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ و این دعا نیز خواند رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَبِيًّا وَبِالْقُرْآنِ إِمَامًا وَبِالْكَعْبَةِ قِبْلَةً وَبِالْمُؤْمِنِينَ إِخْوَانًا وَبِالْجَنَّةِ ثَوَابًا وَبِالنَّارِ عَذَابًا - بعده قدس البدره العزیز روے مبارک به جانب مولانا تقی الدین والملة او دهنی دام تقوا آورده و دست مبارک فرا کرده گرفت فرمود دعا بخیر باد و گرم محبت بسیار ارزانی داشت بعده بزربان مبارک رفت امون مولانا امون نزدیک در درونی رواق بود شنید لبیک گویان دویده پیش آمد بشرف پاسبان شرف گشت دوست او بگرفت و بر روے در سینه مبارک مالیدن گرفت و فرمود بسیار بخند کرده ترانه خواهم گذاشت خاطر جمع دار یکجا خواهم بود و اگر روز خواست به پرسند که چه آورده بگوئید لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذَّنُوبَ جَمِيعًا اگر مرا خواهند پرسید من همین خواهم گفت و یاران را بگوئے که خاطر جمع دارند اگر آبرو خواهد بود من هیچ کس را نخواهم گذاشت بعده روے مبارک بهلال و تحقیق آورده فرمود قدس البدره العزیز تو مرا بسیار خوش داشته بسیار خدمت کرده چنانچه من از تو خوش بوده ام تو هم خوش خواهی بود و خوش خواهی ماند و سه کثرت دست مبارک بر پشت بهلال فرود آورده و باز فرمود یا مردا خواهی ماند و هر دو قدم مبارک در کنار بهلال بود که این شفقت و رحمت بدو ارزانی فرمود و بعده مولانا



پیش آمده است و گر نه نبشته بعده خدمت شیخ جلیل الملتی والدین برادر و خادم خاص دام جلالته در  
 پہلوئے مخدوم قدس السمره الغریز نشسته بود دست مبارک مخدوم گرفته روی مبارک بجانب  
 شیخ جلیل الملتی والدین آورد فرمود جلیل خاطر جمع داری علماء و درویشان نخواهند گذاشت و ملک نظام  
 الدوله والدین خواجہ ملک خواهد آمد سلام و دعا از من بپرسی و معذرت بسیار کنی و بگو  
 کہ من از تو خوشنودم و خوشنودمیر و تو هم خوش خواهی بود و فرمود کہ تا ملک نظام الدین است  
 ترا نخواهد گذاشت شیخ جلیل الملتی والدین بشکستگی تمام از آنجا کہ در برادر بیست بر قوت و بیاد شفیق آب در دیده کردن گرفتند  
 مخدوم قدس السمره الغریز چون شکستگی دل ایشان معائنہ کرد و بشققت تمام فرمود کہ خاطر جمع  
 دار دل قوی دار بعده فرمود قدس السمره الغریز کیست ہلال عرض داشت کہ مولانا محمود صوفی است  
 بندگی مخدوم قدس السمره الغریز بطریق تاسف بلیغ بر زبان مبارک از زانی داشت بیچارہ  
 غریب است غم ازین می آید بیچارہ کس ندارد بعده دعا و عاقبت بخیرہ او کرد داشت بعد از آن قاضی خان  
 خلیل بشارت پائے بوس مشرف شد فرمود بیچارہ قاضی خان یار قدیم است بسیار و صحبت من  
 بود حقتعالی ثواب بدهد و عاقبت بخیر گرداند فرزندان او ہم دوستان من اند عاقبت بخیر باد و از  
 دوزخ حق تعالی خلاص و ہر بعده خدمت خواجہ معز الدین آمد و قدم بوس کرد عرض داشت فرمود  
 عاقبت بخیر باد و بعده مولانا افضل الدین آمد و پائے مبارک مخدوم قدس السمره الغریز بوسہ داد  
 فرمود بہلہ بہلہ خداے تعالی عاقبت بخیر کناد بعده فتوح مطہری خاص عقیق خدمت مخدوم قدس  
 السمره الغریز و نور ضیچہ گرہ کیان آمد و پائے مبارک افتاد فرمود بیچارہ فتوحا بود چنانکہ بود  
 از ان من بود دعاے عاقبت در باب او رحمت فرمود بعده مولانا شہاب الدین زین البشرف  
 پابوس مشرف شد ہلال تعریف داد مولانا شہاب الدین برادر حاجی رکن الدین است فرمود عاقبت  
 بخیر باد بلفظ مبارک از زانی داشت غم ایمان بخورید و امیدوار رحمت حق گردانیدہ بر خواندہ کہ  
 تَقْضُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا بعد از زمانے بنزد یک نماز  
 پیشین خدمت سید ظہیر الدین باپ عزم دام سیادت البشرف ملاقات مشرف شد خدمت حضرت

نموده با آبرو خواهی بود مولانا ابراهیم عرض داشت که مخدوم صبح البیاض از من خوشنود هستند فرمود اتر بهمه  
خوشنود بهستم باید که شما از خوشنود باشند چه بهستم از جانب من است بعده قاضی نورالدین برادر قاضی  
شمس الدین نور الدین قلبه جانور العلم و الادب بیاد و سعادت دست بوس و قدم بوس شرف شاد بندگان مخدوم  
جهان قدس السمره الغزیز دست قاضی نورالدین بگرفت و بشفقت تمام بر ریش دروے و رخساره و دست  
آه آه کنان چند گرت بوسه داد چنانکه رو و مبارک سلطان العارفين بر روے و رخساره قاضی نورالدین رسید  
فرمود تو در صحبت من بسیار بودی و خدمت بسیار کرده من از تو خوشنودم الشاکر المد تعالی فت رد  
یکجا خواهم بود بعده مولانا نظام الدین دهمی کوپی بقدم بوس شرف شد فرمود قدس السمره الغزیز  
بیچاره از آنجا که قصد کرده بود و بچواریا آمده بود طاقیه از مبارک کشیده بدو داد و انعام کرد و دعا  
عاقبت در باب او در کار داشت و فرمود حق تعالی ترا به مقصود رساند و همه غریبان را معذرت کرد  
و فرمود یا ان لا بر وید و غم ایمان و دین خود بخورید و مشغول بدان شوید بعده بیچاره یعنی زین بدر عربی  
سر بر زمین نهاد و ترسان و لرزان نیست تجدید بیعت و توبه از گناه نمود دست مبارک سلطان العارفين  
قدس السمره الغزیز بگرفت بوسید و بر چشم و سر و دمک دید و فرود آورد و فرمان شد کیست این  
عرض داشت که بیچاره سگ گرگین آستانه علیا توبه میکند و خواستم که عرض داشت که نعم بندگان مخدوم  
قدس السمره الغزیز به تجری قبول فرمایند از آنجا که نور باطن همه وقت در اشراق است بر حکم  
اشراق دریافت بر فور بر زبان مبارک از لای داشت بر و تار قبول کرده دم و خانه ترا تمام قبول کردم  
و خیلی آنه تو تمام بر من بسته اند همه را قبول کرده ام خاطر جمع دار اگر آبروے خواهد بود من بچکس  
را گذاشتنی ندانم بیچاره عرض داشت که مخدوم بندگان مخدوم آبرو است فرمود امیدهاست  
قدس السمره الغزیز قاضی شمس الدین دام تقواه بیاید پهلوی بندگی حضرت مخدوم قدس السمره  
الغزیز نشست مولانا شهاب الدین دلال و خلیق عرض داشت مخدوم در باب قاضی شمس الدین  
چه فرمان میشود فرمود قدس السمره الغزیز قاضی شمس الدین را چه خواهم فرمود  
قاضی شمس الدین فرزند من است چندان جاے فرزند نیست ام در مکتوب  
برادر من نوشته ام و سبب اخبار علم و دولتی آرا شده است و بواسطه او چندین گفتن و نوشتن

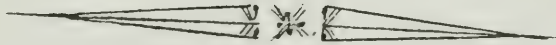


مبارک تلقین کرد و یاد و هانید بعهده چون این آیت تمام خواند فرمود و او خوب میکند ولی در پشت میخورد  
 بعهده درین محل ذکر در ویش مغربی کرد که او را قرآن خواندن گاهی خوش آمدی و گاهی نیامدی و وقت  
 از وقت شنیدی و وقت از وقت نشنیدی بعهده قاضی عالم البشیرت و مقبول دادن فرمود  
 و معذرت کرد و پیران از وجود مبارک کشیدن گرفت و براسه وضو آب طلبید و استغنین مبارک  
 گرد آورد و مسواک نیز طلبید و تسبیح بلند بر خواند و وضو آغاز کردند و اوعیه در هر محلی میخواندند و هر دو دست  
 شست تا آرنج و در شستن روی مبارک سهواً افتاد خدمت جلیل الملة والدین دام جلالته یاد داشتند  
 که بندگی مخدوم روی مبارک نشسته اند بعهده بندگی مخدوم قدس السمره الغزیز وضو کردن  
 از انواع عادات نمود و تسبیح و اوعیه چنانکه آمده است در هر محلی میخواند با احتیاط تمام چنانکه  
 سید ظهیر الدین و الملة مفتی و حاضران مجلس معانته میکردند و متعجب میشدند و هر یک میگفتند  
 که در این چنین حالت این احتیاط قاضی زاهد دام زنده و در عهده قصد در شستن پاه مبارک  
 دست و راز کرد و خواست که یاری نماید مخدوم قدس السمره الغزیز دست قاضی زاهد باز داشت  
 و فرمود بایستید بعهده بهم از خود وضو تمام کرد بعد از تمام وضو شانه طلب کرد و در محاسن مبارک  
 شانه کشید بعهده مصلحاً طلبید تا شرف و غرور و بدو رکعت سلام داد و بعد از مانع جهت سستی  
 قالب مبارک استراحت فرمود بعهده شیخ جلیل الملة والدین عرض داشت که مخدوم سلامت  
 در رواق شوند که وقت سر و شده است بندگی مخدوم قدس السمره الغزیز بر فراست کفش و بر پای مبارک  
 کرد و روان شد یک دست مبارک خود برگردان مولانا زاهد و دوم دست مبارک برگردان مولانا شهاب الدین بنجام  
 به سلامت درون رواق شدند و هم بر زمین بالاس طلع چرم شیر آسایش فرمود بعهده منور  
 برادر خلیل بزرگ است بشرف نیت بهیئت توبه میخواند که شرف شود فرمان شد بیا کف دست  
 بجانب او فراز کرد بشرف توبه و بهیئت مشرف گردانید و مقراض در هر دو جانب راند و طاقیه پوشید  
 و فرمود برو و دو گانه بگذارد و بهیئت و توبه بر ایشان ختم بود و درین محل عورتی بادی بر بهم دولت  
 پاه بوس حاصل کرد و باز گشت بعد از نماز دیگر نزدیک نماز شام یاران عرض داشتند که مخدوم

مخدوم قدس السدره العزیز سید ظہیر الدین را کنار گرفت بلطف و شفقت تمام فرمود و سید متکلم میگفت تم  
عاقبت این عاقبت است در مقام تواضع نزول فرمود و عاباز سه کرت در کنار گرفت و آخر این آیت  
بر خواند لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً و حاضران را امید و  
رحمت و مغفرت خداوند گردانید بعده سید ظہیر الدین را امورات فرمود و از پیش برخواست هم در رواق  
درونی نشست بعده سلطان شہر پکنہ دار را جلگہ پالشیرت با بوس مشرف گشت و روغن باد  
شکن در آن محل آورده بود بزرگان مبارک فرمود کہ مولانا نظام الدین ہم آورده اند بعده شہریت  
و تبعل و ہانید و معذرت کرد و بعده منور برادر خلیل گفت بشرف توبہ و بیعت میخواہد کہ مشرف شود  
فرمان شد بیا کہ دست مبارک بجانب او قرار کرد و قرین توبہ و بیعت مشرف گردانید و قراض را انداختہ  
پوشانید و فرمود برود و گانہ بگذار بعده پسر اورا بیعت کرد و گلاہ پوشانید گفت برود و گانہ بگذار بیعت  
توچہ ہم برایشان ختم بود بعده قاضی عالم احمد مفتی برادر مولانا نظام الدین مفتی کہ یکے از مدبران  
خاص است دام علمہ و حکمتہ بشرف پاسے بوس مشرف شد و بزانوسے ادب مقابل روئے مبارک  
مخدوم جہان قدس السدره العزیز پیشبست ہمدان محل امیر شہاب الدین برادر ملک حسام الدین  
با پسر بیا بد شرف قدم بوس مشرف شد و بیست و نظر مبارک مخدوم قدس السدره العزیز پسر او  
افتادہ فرمود بیچ آیت خواہی خواند حاضران مجلس علیا عرض داشتند کہ خورداست بعده پسر سید  
ظہیر الدین مفتی حاضر بود ہلال چون غیبت استماع کلام ربانی از جانب مخدوم قدس السدره العزیز بدید پسر  
ظہیر الدین را طلب کرد براسے پنج آیت خواندن خدمت ظہیر الدین ہم چون رغبت معانہ کرد و پسر اشارت  
کرد بر پنج آیت پیش مخدوم بخوان سید ظہیر الدین پیش رفت و با دہ بیست و این آیت معظم  
خواندن برگرفت کہ محمد رسول الله والذین معہ خدمت مخدوم قدس السدره العزیز کیہ  
فرمودہ بود بزرخواست و با دہ را نو بر طریق قدیم بحضور تمام استماع کردن گرفت چون در این محل  
در تلاوت رسید کہ سیماھم فی وجوھہم من اثر السجود بندگی مخدوم قدس السدره العزیز درین  
محل رسید لیغیظ بہم الکفارہ شست خورده ماند بندگی مخدوم قدس السدره العزیز بزرگان



بجوار رحمت حق نقل کرد بر قاضی آن اولیاء الله لا یؤمنون بل ینقلون من دار الحجاب  
 اند بکلم این آیت لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون  
 قر حین بجا الله شب پنجم به ششم شوال ۸۲۰ هجری و شصت و یکمین و بیستم بوقت نماز  
 خفتن نقل سلطان العارفين بود و پنجم به بوقت نماز پیاشت تدفین بر بان المحققین واقع شد  
 تمام شد وفات تامه قدوة السالکین زبدة العارفين میراج الملتی والدين پیر و تکیه کبر حضرت مخدوم  
 شیخ شرف الحق والحقیقة والهدی والدين احمد بن یحییٰ بن میری قدس الله سره العزیز  
 ۲۷ - ربيع الاول روز چهارم ۱۲۲۱ هجری



بادولت بالا سے کہٹ شونند بندگی مخدوم قدس المدرسہ الغریزیا بالائے کہٹ شند و تشراف  
 میفرمود بعد از گذاردن نماز شام شیخ جلیل الملتہ والدین وقاضی شمس الدین ومولانا شہاب الدین  
 وقاضی نور الدین و ہلال عقیق و بعضے یاران دیگر خدمت گزاران کہ خدمت و ملازمت داشتند  
 گردہ گرد کہٹ مبارک نشستہ بودند بندگی مخدوم قدس المدرسہ الغریز بعد از آن تسمیہ بلند آغاز کرد  
 چند کرت تسمیہ بار بار اعادت میفرمود بعد تسمیہ این تسبیح بخواند لا الہ الا انت سبحانک الہ اکبر  
 مِنَ الظَّالِمِينَ ۞ بعدہ بار بار بسم اللہ الرحمن الرحیم بآواز بلند گفتہ کلمہ شہادت بر خواند اشہد ان لا الہ  
 الا اللہ وحدہ لا شریک لہ واشہد ان محمداً عبیدہ ورسولہ بعدہ بلفظ مبارک الاحول  
 ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم و کلمہ شہادت نیز برین طریق بر زبان مبارک جاری میداشت  
 بسم اللہ الرحمن الرحیم لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ چند کرت این کلمہ بر زبان مبارک راند بعد  
 کلمہ با حتر از بلخ و با قوت دل و باشتیاق تمام چند کرت پنجین بر زبان مبارک راند محمد محمد و بعدہ  
 درود گفت اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد الاخرہ و این آیت بر خواند رَبَّنَا انْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ  
 السَّمَاءِ تَاخُودًا و عا نیز خواندن گرفت رَضِيتُ بِاللّٰهِ رَبًّا وَبِالْاِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ  
 عَلَیْہِ وَسَلَّمَ نَبِیًّا الْاخرہ بعدہ سہ کرت کلمہ طیبہ بر زبان مبارک تمام از زانی داشت لا الہ الا  
 اللہ محمد رسول اللہ بعدہ دست مبارک سوے آسمان دراز کرد و با شوق تمام بر طبق مناجات  
 این دعا خواندن آغاز کرد اللهم اصلح امت محمد اللهم ارحم امة محمد اللهم اغفر لمة محمد  
 اللهم تعجز عن امة محمد اللهم اغث لمة محمد اللهم انصر من نصر محمد اللهم فرح عا امة محمد  
 اللهم فرجاً عاجلاً اللهم اخذ ل من خذل دین محمد برحمتک یا ارحم الراحمین بعد  
 دعا امت محمد صلی اللہ علیہ وسلم سخن مبارک ساکت شد این آیت مسموع علیشہ کہ بر زبان مبارک ازانی  
 داشت لا خوف علیہم ولا هم یحزنون لا الہ الا اللہ بس لا الہ الا اللہ پس بسم اللہ  
 الرحمن الرحیم گفت و جان بحق تسلیم کرد و از دار دنیا ہار عقبی رحلت فرمود و از حجاب بیرون آمد و شہاد  
 دست بر پیوست بر حکم اینکه المؤمنة یوصل الحبیبة الحبیبة از سر اسے فانی بسر باقی



و همچنین ترک آب گریه و آنگاه دانند که در حیات یاد عقل خلل خواهد افتاد آنگاه اندک آب خورد همان مقدار  
 که خلق را ترک غلبه تنگی نباشد فاما بسبب نقصان قوت اصلا و البتة طعام و آب بخورد  
 بر فتن قوت التفات نکنند و این معنی بعد از تجربه بر روشن شود که از سبب طعام چندم روز خون  
 و خلل حیات و عقل باشد و از سبب آن چندم روز تجربه روشن شده باشند هم معهود و بکنند شب روز  
 اصلا و البتة نخسپد و بدانچه تواند به نماز و با خواندن قرآن و کتاب و غیره آن خواب دفع کند  
 اصل الوجود در این کار آنست که اصلا و البتة شب و روز غلط نشسته و یا ایستاده روز و شب  
 بگذرانند و یا هیچ کس سخن نگوید مگر جواب سائل و جواب اگر عاقل باشد نگوید که و البتة خواب  
 علمی مشغول نه شوند که در آن آفات بسیار است اگر غیبه علمی باشد سخن کوتاه کند و ضروری  
 بگوید آن نیز جای که از گفتن چاره نباشد فاما آنچه تواند گوید خود اصلا و البتة سخن نه گوید -  
 اصلا و البتة با هیچ کس مخالفت و ملاقات نکند و کجی خالی نشسته باشد و هر که هست باش  
 گویرای خود از گنج خود بیرون نیاید و کس را پیوسته خود آمدن ندهد علی الدوام نظر سر روی  
 زمین دارد اصلا و البتة به ضروری چپ و راست بیند اصلا و البتة سخن کس را گوش ندارد  
 البتة قصد آن نکند که بدنام که چه سخن میگوید و قصد اذل را بچیزی مشغول نگردد و اگر چه  
 سخن ضرورت در گوش افتد و یا نه افتد فهم نشود چون نان خشک و آب بوقت ضرورت خواهد  
 خورد و هر چه هست اصلا و البتة بخورد که آن محض اتباع خود نیست هر روز یک بار میان روز  
 متوضع رود اگر بسبب قلت طعام در روز احتیاج نشود خود به تنه باشد اما ازین زیادت  
 نرود و وقت ضایع نگردد و اگر چه تقاضای پیدا شود اگر چه وضو مشوش میباشد تا بر این عادت  
 شود و همه وقت جز یک کلیم نپوشد مگر در روزهای سرالبا لپ گینه پوشد بالاسه خروست  
 فحسب برین چیزای فرزند کند اصلا و البتة نه در روز و نه در شب اصلا و البتة از آمدن  
 کس در فتن کس و سخن کس و کار کس ناخوش نشود و اعتراض نکند و نگذارد که در ظاهر  
 و باطن بر هیچ چیز تکیه نماید و اعتراض نکند و چون چه سعادتی و کم کیفیتی نه گذارد و اگر همه

رساله حضرت خواجہ نجیب الدین فردوسی المومنین  
وصیت نامہ کہ بوقت بیعت حضرت محمد و شاہ شرف الدین منیری  
عطافرموده شد  
بسم اللہ الرحمن الرحیم

رساله حضرت خواجہ نجیب الدین فردوسی قدس المدبر العزیز بجانب حضرت محمد و شاہ شرف الدین  
احمد علی منیری قدس المدبر در وجه الی عزیز و تربیت دی بعد از تامل و تفکر بسیار روشن  
شده کہ مشغول شدن بہر چه بہت باش گو خطا است جز مشغولی تبرک خودی گرفتن خودی عبارت است  
از جملہ حرکات و سکنات و اقوال و افعال ہوائی بشریت کہ این کس در وجود آید حسب عادت و متقاضی ہوائی بشریت از  
خوردن و خفتن گفتن و مخالطت کردن و شنیدن و دیدن و غیر آن مگر آنچه ازین جملہ بوقت ضرورت بقدر ضرورت باشد  
اگر آن کند از حق دور افتد پس از انہم جماعت است کہ لیلا و نہارا درین تفکر باشد کہ از خودی ہنوز چہ مانده است  
تا آنگاہ از خودی بفضل حق بکلی بیرون آید لکن مرموی از خود باقیست حجاب باقیست پیش از فراغ این  
اصلا و البتہ بکار دیگر مشغول شدن روانیست کہ پیش از بیرون آمدن از خودی بہر چہ مشغول شوند  
شیطان نیست پس بہیچ نوعہ ہمہ بکار دیگر مشغول نمے باید شد بیان چیز باہرے کہ مجاہدہ  
در یافتن نفس را بدان میباید آورد تا خودی کلی برود و تقوی کمال رسد و السلخ بشریت  
حاصل شود اصلا و البتہ ہر زمانے بے وضو نہ باشد اگر چہ نیم شب بود و سہرا بودہ  
باشد و آب سرد باشد بعد از وضو و رکعت نماز بگذارد و اصلا و البتہ فوت نکند مقصود از خوردن  
طعام و آب بقای سہ چیز است حیات و عقل و قوت اکنون ترک طعام گیر و تا آنگاہ کہ داند  
نمان خشک یا بچ خشک یا کچھری خشک آنچه حاصل شود آن مقدار بخورد و اگر دامن خویش نرود



INDIAN BRITISH  
21 JUL 1905  
MUSEUM COPYRIGHT

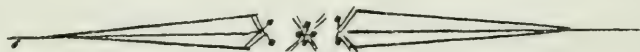
آتش بر سر بار و تا مقام وحدت یا حال و ذوق حاصل نشود و اگر در وقت سماع تا آنکه ممکن باشد اصلاً و البته نگذار تا آب چشم برود و تا جنبش و حرکت در وجود آید بقدر المقدور درین باب بکوشد مگر آنکه چنان مغلوب گردد که نگاه نتواند داشت از آنکه در ظاهر شدن احوال سماع آفات بسیار است و کتمان آن از جمله مهمات است و آنچه بر قلب و فواید بگذرد از آتش خبر نباشد این مقام بس عظیم است بمشقت با و بسیار مجاهده با و ریاضت بے اندازه اگر خواسته باشد در این مقام رسد تا از خویش جدا بکند خوار و فری کند سالها بیاید جان کنده را برهی برود اگر نه سعادت فَقَدْ وَفَّقَ آجَرَهُ عَلَى اللَّهِ حاصل آید

سنگ زیرین آسیابودن

کارنازک تمان رعنا نیست

والله اعلم بالصواب

١٤١١



INDIAN BRITISH MUSEUM  
COPYRIGHT  
21 JUL 1905





# اشترتار چھپانی مطبع مفید مکرہ

خدا کے فضل و کرم سے اس مطبع میں ہر قسم و ہر زبان کی کتابیں اردو ہندی  
فارسی - عربی - نہایت خوشخط صحیح و عمدہ جلد از زبان نرج پر عمدہ سیاہی مصالحہ  
سے لیتے ہیں طبع ہوتی ہیں - عدالتوں و محکمہ بند و لبست اور چنگی وغیرہ  
کے جملہ کاغذات بھی چھپتے ہیں یہ نامی مطبع ہینتیش برس سے اپنے خزانہ  
منصبی کو نہایت ایمانداری اور خوش معاملگی سے ادا کر رہا ہے اور اسکی شہرت  
دنیک نامی روز افزون ہے اور اس مطبع میں کتب بنسبت اور مطابع کے  
بہت خوشخط و صاف و عمدہ چھپائی جاتی ہیں جن صاحبوں کو کچھ چھپوانا ہو  
انکو کیفیت نرج وغیرہ کی خط و کتابت سے معلوم ہو سکتی ہے نمونہ کے لئے  
ہمارے مطبع کی چھپی ہوئی کتابیں کافی و دافی ہیں فقط

۱۲ ملٹہ

محمد قادر علی خان صوفی مالک و مہتمم مطبع مفید مکرہ



BP  
189  
A57  
1903a

Ahmad Munyarī, Sharaf al-  
Dīn ibn Yahyā  
Rāḥat al-qulūb

PLEASE DO NOT REMOVE  
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET

---

UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY

---

UTL AT DOWNSVIEW



D RANGE BAY SHLF POS ITEM C  
39 12 01 19 07 021 8